گفت‌وگو با دکتر محسن محبی درباره چشم‌انداز روابط ایران و آمریکا در آستانه تصمیم‌گیری درباره احیای برجام

احیای برجام در سهم دو دولت!

شیما بهره‌مند

ترسیم چشم‌انداز روابط ایران و آمریکا، موضوع بحث ما با دکتر محسن محبی است که در آستانه مذاکرات احیای برجام و تغییر رویکرد بایدن به تحریم‌ها در سطح کلان، به یکی از مسائل سرنوشت‌ساز بدل شده. دکتر محسن محبی سالیانی است که از نزدیک با مسائل حقوقی ایران در سطح بین‌المللی درگیر بوده و در بسته‌های مختلف در دیوان داوری لاهه و مرکز امور حقوقی بین‌المللی ریاست‌جمهوری حضور داشته است و نماینده رابط و وکیل ایران در پرونده مطروحه در دیوان لاهه بوده است. از این‌رو در این گفت‌وگو با اشاره به پیشینه روابط ایران و آمریکا، به جنبه حقوقی مواجهه این دو کشور نیز پرداخته‌ایم. دکتر محبی معتقد است چشم‌انداز روابط این دو کشور، دشوار اما امیدوارکننده است. او همچنین از دستور موقت دیوان بین‌المللی دادگستری به نفع ایران سخن می‌گوید که یک دستاورد حقوقی برای کشورما بوده، و از احیای برجام که مذاکراتش تمام شده و گویا تنها یک قدم تا آخر کار مانده است. دکتر محبی به سیاست خارجی دولت رئیسی نیز اشاره می‌کند و می‌گوید ایشان در تبلیغات و مبارزات انتخاباتی گفتند از برجام دفاع می‌کنند که خیلی موضع روشن و امیدوارکننده‌ای است. بیش از این، با دکتر محبی به‌صورت ویدئویی (شفاهی) نیز گفت‌وگویی داشتیم. اما متن پیش‌رو به‌طور کامل بازنویسی شده، که به‌قول دکتر محبی «درگفت‌وگو، گاه زبان بر ذهن سبقت می‌گیرد و گاه ذهن لگام نمی‌دهد و به دست زبان نمی‌افتد. آشفتگی در کلام پیدا می‌شود و نقص در بیان رخ دهد. اما در نوشتار، قلم رام و آرام بر صفحه کاغذ راه می‌رود -گاه تند و به تاخت و گاه خرامان و به نواخت. اگر خواهد، تواند راه رفته را یکسره برگردد و از نو به آهنگی دیگر بیماید. لگام قلم یکسره در دست نویسنده است. خود، گاه انگشت نویسنده است که می‌نویسد. اما بازهم گاه لغزش پذیرد و خطا کند».

اگر بخواهیم چشم‌اندازی از روابط ایران و آمریکا ترسیم کنیم، با توجه به ریاست‌جمهوری جو بایدن و مذاکرات نهایی احیای برجام، به‌نظر شما روابط بین دو کشور در حال تحولی تاریخی است، یا احیای برجام تنها در راستای سیاست مهار آمریکا و دیپلماسی ایران برای خروج ازبحران تحریم‌ها تعریف می‌شود؟

روابط ایران و آمریکا همان‌طور که می‌دانید به قرن نوزدهم برمی‌گردد که اولین سفیر از آمریکا به ایران آمده -به‌نام ساموئل بنجامین که خاطراتش هم به فارسی ترجمه شده و در دسترس است. ایران با روسیه تزاری و عثمانی همزمان بوده و لابد آمریکایی‌ها سفیری فرستادند تا ببینند این‌طرف دنیا چه خبر است. حاجی حسینقلی خان صدرالسلطنه، پسر میرزا آقاخان نوری هم سفیر ایران بوده که به آنجا اعزام شده و بعدا به حاجی واشنگتن معروف شد. منتها بعد از جنگ جهانی اول و شکست عثمانی و عهدنامه ورسای (۱۹۱۹) به‌خصوص بعد از جنگ جهانی دوم که آرایش جدیدی در دنیا برقرار شد و تغییراتی که در جغرافیایی سیاسی دنیا خصوصاً خاورمیانه رخ داد، رابطه ایران و آمریکا رابطه‌ای استراتژیک شد. در دهه ۱۹۵۰ و پایان جنگ جهانی دوم که آمریکا و متفقین فاتحان جنگ بودند و آلمان و ایتالیا با متحدین شکست خورده بودند، جهان به دو بلوک شرق و غرب تقسیم شد و قدرت‌های بزرگ‌ان روز دنیا یعنی آمریکا و شوروی -در یک جنگ سرد مقابل هم قرار گرفتند. روابط بین‌المللی و معادلات سیاسی و اقتصادی کشورها تحت‌تاثیر جنگ سرد بود و آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی آن روزگار، هرکدام سعی می‌کردند کشورهای مختلف را تحت نفوذ خود دراورند و با ایجاد انگیزه‌های کافی و البته با استفاده از نیازها و نقاط ضعف کشورها و رهبرانشان، آنها را به بلوک خود دراورند و جلوی اقدامات رقیب را بگیرند و از آن خنثی کنند. دروافع موازنه قدرت در آن دوران، موازنه مثبت بود که برای کشورهای کوچک و ضعیف با اصطلاحا کشورهای جهان سوم یا پیرامونی، هزینه خیلی زیادی داشت. یکی از برنامه‌های آمریکا طرح اصل چهار از سوی ترومن رئیس‌جمهور آمریکا بود و هدف این بود که با کمک‌های مالی و فنی و اقتصادی به کشورهایی که از جنگ آسیب دیده بودند، آنها را به خود جذب کند و از افتادن آنها در دامن بلوک شرق یا کمونیسم شوروی جلوگیری کند. این طرح اصل چهار ترومن ارتقاء مصادف شده بود با دولت دکتر مصدق در دهه ۱۳۳۰ و البته نسبت به ایران احتمالا نیز. یکی از تدبیرهایی که آمریکایی‌ها در آن دوران به‌کار بردند، طرح معروف «مارشال» بود برای کمک به کشورهای اروپایی آسیب‌دیده از جنگ. در همین چارچوب یکی از برنامه‌های دولت آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، ایجاد بسترهای سیاسی و نظامی درازمدت و مطمئن در مناطق مختلف دنیا بود، اعم از بسترهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی. و این کار را در قالب یک الگوی نسبتا ثابت انجام دادند تحت عنوان معاهدات صوری و آزادی تجارت و کمک‌های اقتصادی و کسولی که مشهور شده به عهدنامه‌های مودت که در همان دهه ۱۹۵۰ با ده‌ها کشور دنیا امضا شده است. ازجمله ایران که در سال ۱۳۳۱ متعقد شده بعدی دو سال بعد از کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق که آمریکایی‌ها در این اجرا حضور یافتند و به‌احتلاف بساط خود را پهن می‌کردند. به‌نظر می‌رنخته کاه به کوه روابط ایران و آمریکا باید از منظر این گفته‌شدن تاریخی شروع شود. فلق روابط ایران و آمریکا در این بستر باید دید شود. البته در این مدت بعضی در فقدانسال گذشته وضع عوض شده. در اینکه دهه‌ها دچار مجموعه‌ای از فرصت‌ها و فرصت‌سوزی آمده‌اند و رفته‌اند و در ایران به‌وقع رژیم به سر کار بود و در دهه هفتاد میلادی که به بحران شعبی ما باشد. ایران تشکیل ایران با پیشنهاد کرد و یک قدرت بزرگی در منطقه ایران را آشکارا شاره کردید. به دوران بعد از جنگ جهانی دوم برگردیم که آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی وارد جنگ سرد شد. به‌تعبیری ادنسون در کتاب «فرمان و دیوان»، آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم با دولت‌های در صحنه بین‌المللی مواجه شد: ازیک طرف حفظ متحالف عام سرمایه در جهان و از طرفی کسب موقعیت برتر ابالاتسبه‌های جهان. اما دولاتنه تری لیبرالیسم به جهان و دربرین حال حفظ سرمایه‌داری و موقعیت برتر آمریکا در بازار سرمایه، با شروع جنگ سرد به محاق رفت و آمریکا تاکنون ابتدا «سیاست مهار» را در پیش گرفت: همان جنگ فرسایشی و نه نهاجمی که ممکن است به جنگ نهایتی هم منجر شود. مانند جنگ ویتنام و عراق که آمریکا تا حدی از آن متقنع هم شد و دست‌کم مخالفتی با آن نداشت. چراکه می‌توانست انقلاب ایران را در نطفه آغازین خود زمین‌گیر کند. البته این مواجهات از نظر اندرسون سابق‌ای در دوراند، در دوران سنگ سرد که خاورمیانه برای ایالت‌های متحده منطقه کم‌اهمیت به‌شمار می‌رفت. ایران به این دلیل اهمیت داشت که مجاورت اتحاد جماهیر شوروی بود و تنها کشور منطقه که در آن دوران برشمار کمونیستی شکل گرفت. مضلع میدان‌های نفتی تحت کنترل بریتانیا را ملی کرد و با این کار لندن را بانکیخت تا نیروی دریایی اعزام کند. و از طرفی واشنگتن این کار او نواخ را به‌هم‌ریخت و سب‌ب می‌شد تا سنوسالیسم ایرانی که شعلهٔ تاریخ مشخصی دارد که از آن گریزی نیست برگرد‌شود. اعتلاء واشنگتن اقدام مخبانه‌اید به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منجر شد. از این منظر حتی می‌توان ایران را در دیروزی کاملا در جنگ سرد و افول ایدئولوژی نقد سرمایه سهم دانست. کشوری که بعد بدرکیر کنیه دیگری از جنگ سرد با آمریکا شد. این حاشیه تنها پیچیده‌تر و عمیق‌تر و گسترده‌تر شد. با در جهانی تعریف منافع و ارکان گذاشته و به همپوشانی و اشتراک منافع رسیده باشد. این طبیعت زندگی و روابط بین‌الملل است. اما این دوگانه بین‌المللی و سیاسی کشورها چون رود. آمریکا و اروپا و بلوک آنها از یک طرف، و روسیه و کشورهای بلوک شرق که امروزه چین در آن نقش مهم‌تر و اثرگذارتری پیدا کرده. طرف مقابل دارد. در همین حال هر کشوری لامحاله می‌بایستی جایگاه خودش را دریکی از این دو قطب بیبند و نسبت خود را با رأس این قطب‌ها تعریف کند. البته هرچه کشورها قوی‌تر و مستقل‌تر باشند، کمتر از فشارهای این قطب‌ها اثر می‌پذیرند. اما این یک واقعیت است و به‌نظرم جیز نیکوهیده‌ای هم نیست. هر کشوری که بلند متناسب با نیازها و راهبرد سیاسی‌اش در عرصه بین‌المللی، در یکی از دوقطب موجود در جهان جایگاهی برای خودش تعریف کند. این شعاری هم که از همان اوایل انقلاب ایران داده شده و البته شعار درستی هم هست -یعنی نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی- به این معنا نیست که روابطمان را با دنیای خارج از دو قطب موجود تعریف کنیم. بلکه به معنای موازنه قوا باید به‌صورت منفی است. یعنی حفظ منافع ملی و استقلال سیاسی و درعین‌حال اجتناب از گردنزن سیاست‌های راهبردی و منافع ملی با شرق یا غرب. ارقضا رویکرد سیاست موازنه منفی در ایران سابقه هم دارد و دولت دکتر مصدق هم به دنبال آن بود، اما با مالی‌کردن نفت در یک جالش بین‌المللی قدرتمند دست‌به‌گریبان شد و در داخل هم، درسار از یک طرف و حزب توده از طرف دیگر، مواضع زیادی ایجاد کردند و خود نهضت ملی نفت و جبهه ملی هم سازمان‌دهی نداشت، و درنتیجه بخش زیادی از انرژی و ظرفیت‌های دولت مصدق صرف مقابله و حل این جالش‌ها می‌شد و بعد هم که خوب می‌دانید کودتا کردند و فرصت‌ها برای حضور بیشتر در منطقه را بگیرد و دست‌انداز اتحاد جماهیر شوروی را کوتاه کند. اما بعد که انقلاب ایران بپروز شد، بخشی از محاسبات و تحلیل‌های آمریکایی‌ها درست از آب درنیامد. به‌نظرم آن‌ها فهم درستی از ریشه‌های انقلاب ایران، و از نیروهای انقلابی و خصوصاً از رهبری انقلاب در ایران نداشتند. شاید درباره نیروهای انقلاب ایران تصور می‌کردند که برای حضور بیشتر در منطقه را بگیرد و دست انداز اتحاد جماهیر شوروی را کوتاه کند. اما بعد که انقلاب ایران بپروز شد، بخشی از محاسبات و تحلیل‌های آمریکایی‌ها درست از آب درنیامد. به‌نظرم آن‌ها فهم درستی از ریشه‌های انقلاب ایران، و از نیروهای انقلابی و خصوصاً از رهبری انقلاب در ایران نداشتند. شاید درباره نیروهای انقلاب ایران تصور می‌کردند که بقایای نسل جبهه ملی و نهضت ملی‌شدن نفت در ایران به‌ما خاستند و نسبت به روش حکومت شاه و دخالت‌های او در همه امور و جاطعلبی‌ها و خودسبقتی‌هایش اعتراض دارند و از خشونت‌ها و سختگیری‌ها ساواک خشمگین‌اند و به‌دنبال بازشدن فضای سیاسی‌اند و... در مورد طرفیت‌ها و اهداف دینی جنبش و انقلاب هم شاید تصورشان همان باشد که در دهه چهل از حرکت امام و مبارزه‌های علنیه داشتند که یک از روحانیان برجسته که کاری پرداختن به امور دینی است. برخاسته و می‌خواهد حاکمان را به رعایت قانون وادار کند و جلوی زورگویی شاه و رسالت معنوی‌اش می‌خواهد ملتی را از ظلم و جور شاه نجات دهد. تا مثل هرملت یا نیازها و راهبرد سیاسی‌اش در عرصه بین‌المللی، در یکی از دوقطب موجود در جهان جایگاهی برای خودش تعریف کند. این شعاری هم که از همان اوایل انقلاب ایران داده شده و البته شعار درستی هم هست -یعنی نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی- به این معنا نیست که روابطمان را با دنیای خارج از دو قطب موجود تعریف کنیم. بلکه به معنای موازنه قوا باید به‌صورت منفی است. یعنی حفظ منافع ملی و استقلال سیاسی و درعین‌حال اجتناب از گردنزن سیاست‌های راهبردی و منافع ملی با شرق یا غرب. ارقضا رویکرد سیاست موازنه منفی در ایران سابقه هم دارد و دولت دکتر مصدق هم به دنبال آن بود، اما با مالی‌کردن نفت در یک جالش بین‌المللی قدرتمند دست‌به‌گریبان شد و در داخل هم، درسار از یک طرف و حزب توده از طرف دیگر، مواضع زیادی ایجاد کردند و خود نهضت ملی نفت و جبهه ملی هم سازمان‌دهی نداشت، و درنتیجه بخش زیادی از انرژی و ظرفیت‌های دولت مصدق صرف مقابله و حل این جالش‌ها می‌شد و بعد هم که خوب می‌دانید کودتا کردند و فرصت‌ها برای حضور بیشتر در منطقه را بگیرد و دست انداز اتحاد جماهیر شوروی را کوتاه کند. اما بعد که انقلاب ایران بپروز شد، بخشی از محاسبات و تحلیل‌های آمریکایی‌ها درست از آب درنیامد. به‌نظرم آن‌ها فهم درستی از ریشه‌های انقلاب ایران، و از نیروهای انقلابی و خصوصاً از رهبری انقلاب در ایران نداشتند. شاید درباره نیروهای انقلاب ایران تصور می‌کردند که بقایای نسل جبهه ملی و نهضت ملی‌شدن نفت در ایران به‌ما خاستند و نسبت به روش حکومت شاه و دخالت‌های او در همه امور و جاطعلبی‌ها و خودسبقتی‌هایش اعتراض دارند و از خشونت‌ها و سختگیری‌ها ساواک خشمگین‌اند و به‌دنبال بازشدن فضای سیاسی‌اند و... در مورد طرفیت‌ها و اهداف دینی جنبش و انقلاب هم شاید تصورشان همان باشد که در دهه چهل از حرکت امام و مبارزه‌های علنیه داشتند که یک از روحانیان برجسته که کاری پرداختن به امور دینی است. برخاسته و می‌خواهد حاکمان را به رعایت قانون وادار کند و جلوی زورگویی شاه و رسالت معنوی‌اش می‌خواهد ملتی را از ظلم و جور شاه نجات دهد. تا مثل هرملت یا نیازها و راهبرد سیاسی‌اش در عرصه بین‌المللی، در یکی از دوقطب موجود در جهان جایگاهی برای خودش تعریف کند. این شعاری هم که از همان اوایل انقلاب ایران داده شده و البته شعار درستی هم هست -یعنی نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی- به این معنا نیست که روابطمان را با دنیای خارج از دو قطب موجود تعریف کنیم. بلکه به معنای موازنه قوا باید به‌صورت منفی است. یعنی حفظ منافع ملی و استقلال سیاسی و درعین‌حال اجتناب از گردنزن سیاست‌های راهبردی و منافع ملی با شرق یا غرب. ارقضا رویکرد سیاست موازنه منفی در ایران سابقه هم دارد و دولت دکتر مصدق هم به دنبال آن بود، اما با مالی‌کردن نفت در یک جالش بین‌المللی قدرتمند دست‌به‌گریبان شد و در داخل هم، درسار از یک طرف و حزب توده از طرف دیگر، مواضع زیادی ایجاد کردند و خود نهضت ملی نفت و جبهه ملی هم سازمان‌دهی نداشت، و درنتیجه بخش زیادی از انرژی و ظرفیت‌های دولت مصدق صرف مقابله و حل این جالش‌ها می‌شد و بعد هم که خوب می‌دانید کودتا کردند و فرصت‌ها برای حضور بیشتر در منطقه را بگیرد و دست انداز اتحاد جماهیر شوروی را کوتاه کند. اما بعد که انقلاب ایران بپروز شد، بخشی از محاسبات و تحلیل‌های آمریکایی‌ها درست از آب درنیامد. به‌نظرم آن‌ها فهم درستی از ریشه‌های انقلاب ایران، و از نیروهای انقلابی و خصوصاً از رهبری انقلاب در ایران نداشتند. شاید درباره نیروهای انقلاب ایران تصور می‌کردند که بقایای نسل جبهه ملی و نهضت ملی‌شدن نفت در ایران به‌ما خاستند و نسبت به روش حکومت شاه و دخالت‌های او در همه امور و جاطعلبی‌ها و خودسبقتی‌هایش اعتراض دارند و از خشونت‌ها و سختگیری‌ها ساواک خشمگین‌اند و به‌دنبال بازشدن فضای سیاسی‌اند و... در مورد طرفیت‌ها و اهداف دینی جنبش و انقلاب هم شاید تصورشان همان

سیاهی می‌شویم. البته درهمین مدت هم‌گاه در مقاطعی سیاست‌های خارجه ایران با آمریکا همپوشانی دارند. مانند توافق ایران با برخی از مداخلات آمریکا در منطقه و سرنگونی رژیم بعث. اشغال افغانستان و عراق و مشارکت در اقدامات ضد داعش در منطقه. با این شرح مختصر از سابقه مواجهات آمریکا با ایران، اگر بتوان به‌تسامح تعبیر جنگ سرد را برای روابط ایران و امریکا دست‌کم در چهارده اخیر به‌کار برد، چطور می‌توانیم مشخصات جنگ سرد را به این روابط تعمیم بدهیم؟

بله. مهم این است که بتوانیم مؤلفه‌های جنگ سرد و متغیرهای آن را تعریف و تعیین کنیم. جغرافیای سیاسی منطقه به‌گونه‌ای است که این گزینه بهتری است. ایران هم به‌خوبی از این طرفیتش منطقه است و مطالبه دارد. این هم به نفع ایران است منطقه منطقه و به نفع آمریکا و چین و روسیه است. حتی به نفع خود کشورهای منطقه هم هست. چون کشورهای منطقه هم اگر دنبال یک دیتریت منطقه‌ای مقتدر مثل ایران باشند. اینت بیشتری خواهند داشت تا تحت‌مرزهای شکننده‌ای مثل عربستان. از این حیث، در مقابل این اگزنتایتو دیگری در منطقه نیست.

مسئله آمریکا با مسائل هسته‌ای نیست. حتی مسئله اسرائیل هم نیست. مسئله تعریف آن مقتدر مشترک منافع است. البته ایران در منطقه هسته‌ای شود چندان هم مسئله نیست. البته آن‌طور که اطلاعات و استاد و مدارک می‌گوید ایران واقعا هنوز جز کلوپ کشورهای هسته‌ای نیست. عده‌ای از کارشناسان می‌گویند این بیانیسل را دارد. این بحث دیگری است. با این‌همه اگر قرار شود که ایران بخواهد هسته‌ای شود، از قضا برای آمریکا با حتی روس‌ها کم‌آسیب‌تر و کم‌خطرتر است تا مثلا کشوری مثل عربستان بخواهد هسته‌ای شود. قطعا یاکستان یک شریک سیاسی عربستان است. هسته‌ای است و کافی است. چراکه ایران، به‌عنوان یک بازیگر جدی در منطقه بتوانند بتوانند آن مقتدر مشترک را تعریف و تعیین کرد. البته ایران هیچ‌وقت نیذیرفته که کشور اتمی است و همواره از آن راهکار جرید را مرامسی در اورشلیم برگزار کرده. اما مفهوم داشته و نکوهیده. هرچی انقلاب هم قتوایی در زمینه ممنوعیت و حرمت شرعی استفاده از سلاح‌های کشتارجمعی داده‌اند و این کار را انجام داده‌اند. البته، ایران رهبر انقلاب هستند و مرجعیت دینی هم دارند و قبلا فتوایشان شرعا برای کشورشان بود. اما کشورهای دیگر مطابق نظر اگزاکتیوت پاکستان یک راهبرد کلان کشوری شاهزاده می‌آید و برای ایران هم تعهد ایجاد می‌کند. بنابراین من فکر نمی‌کنم اگر هم ایران روزی و روزگاری... یک فوق‌وزیر اطلاعات - یک فوق‌وزیر اطلاعات - کشور شکوه‌ای که اعلام کند که من جزء کلوب هسته‌ای هستم. خیلی اتفاق مهمی نیست. البته احتمال هسته‌ای اسرائیل هم مطلوب نیست. اما کشورهای دیگر برای خود آمریکایی‌ها و روس‌ها اجازه نمی‌دهند برای خود آمریکایی‌ها و روس‌ها اجازه نمی‌دهند و شاید اگر لازم باشد گزینه‌ای برای یک رقیب مقتدر برای آن تدارک دیده... ولی فعلا با نه اجازه بسیم را به طولانی در پیش داریم. به‌هرحال یکی از مؤلفه‌های جنگ سرد در منطقه مسئله هسته‌ای ایران است و یکی از مؤلفه‌های این هژمونی هم مسئله هسته‌ای ایران است که آمریکایی‌ها دارند تبلیغ می‌کنند و از این قضیه برای فشار آوردن به ایران استفاده می‌کنند.

مشکل ما با اسرائیل، یک مشکل تاریخی است. به خاطرات متیر عزری، سفیر اسرائیل در ایران مراجعه کنید (که به فارسی هم چاپ شده) رژیم ایران قبل از انقلاب با اسرائیلی‌ها همدلی و همسویی راهبردی داشته و کمک‌هایی به همدیگر می‌کردند. اما مشکل اسرائیل فقط با ایران نیست، با همه کشورهای منطقه مشکل دارد و راهحل این مشکل هم اجماع منطقه‌ای است. کما اینکه دیدید این «معامله قرن» (big deal) که آن‌طور تراپ راه انداخت و چند کشور منطقه هم رفتند و در بالکن کاخ سفید نشستند و عکس انداختند، تاثیری نداشته و مسئله هنوز حل نشده است.

البته ایران در مقابل ۱۰۵ بتهانهایی یک طرف بوده، اعتبار (credit) بیشتری باید به مذاکره‌کننده‌های ایران داده شود. سندهایی مانند برجام در چارچوب روابط بین‌الملل و با قواعد سیاسی تنظیم می‌شوند و نه با قواعد حقوقی. از جنس توانی برخوردارند که حوزه‌های سیاسی منتج از آرام و مدیریت کنند. بنابراین اگر برجام در عمل موفق شود و فضای بی‌اعتمادی را رقیق‌تر کند، می‌تواند باب امید را بگشاید و نقطه شروع کارهای بعدی باشد.

بالبته برجام یک «سند سیاسی» است، اما چون به قطع‌نامه ۲۲۳۱ شورای امنیت منضم می‌شود که برجام را تایید و تحکیم می‌کند، ماهیت حقوقی هم پیدا کرده است. به‌اضافه اینکه بحث حل اختلاف (مکانیسم حل اختلاف) آمریکا از برجام مطرح شد. ماهیت حقوقی دارد؛ به این معناکه اگر برجام تنها در روابط بین‌الملل تعریف می‌شد، چون یکی از طرفین نیازمند سازوکار حقوقی نبود. نیز، مذاکره‌کنندهٔ این از این اتفاق حقوقی آگاه بودند یا بعد از آنکه آمریکا به آن استناد کرد. موضوع وجود نص امکان حقوقی برای آمریکا دوباره تمدید کند مسئله بود یا وقتی آمریکا به‌شکل سیاسی هم مطرح شد؟ دو نکته مذاکره‌کننده‌ایران در اداره‌ی بخش‌های حقوقی برجام مشارکت داشتند و حقوق‌دانان ما در روند شکل‌گیری برجام حضور داشتند؟

در بین دوستانی که در وزارت خارجه مذاکره می‌کردند حقوقدانانی هم حضور داشتند. اما من در مذاکرات با تحریم مشترکم نبودم و در قضیه برجام دوستان وزارت خارجه درگیر بودند. بنابراین قضاوتم در این باره از بیرون نیست. تصور می‌کنم اساسا نمی‌خواستند قضیه را حقوقی کنند و موضوع را در قالب روابط بین‌الملل مدیریت کردند و دکه داشتند. مکانیسم مانه هم یک مکانیسم غیرحقوقی است. اتفاقا مکانیسم مانه مکانیسم سیاسی بود. بنابراین بدون این سند است. چون ضمانت اجرای حقوقی ندارد. یک سازوکار جدلایه است که همه در حوزه روابط بین‌الملل کار می‌کنند و به حقوق بین‌الملل. در برجام می‌خواستند در صورت اختلاف، موضوع مورد به کمیسیون مشترک، و اقدام در سطح وزرای خارجه و یک جشن مشورتی (به‌طور هوزمان) و اگر اجماع حاصل نشد، حل اختلافات بعد می‌رود به نشست وزرای خارجه و اگر اجماع حاصل نشد، حل‌وفصل اختلافات، ضمانت اجرای حقوقی روشن و ایجابی ندارد. خروج آمریکا از برجام تخلف است و برخلاف خیر نیست در اجرام تعهدات بین‌المللی است. اما در برجام مرجع حقوقی‌اش با داوری برای رسیدگی به نقض تعهود وجود ندارد. اگر وجود داشت، این می‌توانست خروج دکو کند و از همان‌جا خروج بین‌الملل داور و می‌شود و به این حقوق قطع بعد رسیدگی می‌شد. اما چون صرفا یک سند سیاسی-حقوقی است وقتی آمریکا خارج شد، این هم توانست متقابلا و با استناد به ماده ۲۶ برجام تعهدات خود را تحت برجام کاهش دهد. البته چون برجام ضمیمه قطع‌نامه شماره ۲۲۳۱ شورای امنیت است و قطع‌نامه آن را حمایت و تضمین endorse کرده است. مسئله اصلا از اختیارات اجرای روابط بین‌المللی فرق می‌کند. توجه داشته باشید که پرونده هسته‌ای ایران ذیل فصل ۷ منشور ملل متحد و در شورای امنیت بود. وقتی کشوری کار با شورای امنیت می‌افتد، یعنی رفتار آن کشور صلح و امنیت بین‌المللی را به‌خطر انداخته و یک فشار و یک اجماع بین‌المللی علیه آن شکل می‌گیرد که می‌تواند سال‌ها طول بکشد. اما با برجام علت قطع‌نامه شورای امنیت متوقف شد و حتی تاریخ خروج پرونده هسته‌ای ایران از شورای امنیت هم مطلوم شده -سال ۲۰۲۵ است. اینها همه ضمانت اجرای بین‌المللی بسیار است. برخی می‌گویند چرا برجام در کنگره آمریکا تصویب نشد؟ و اگر تصویب می‌شد اصرار نمی‌کردیم تا خارج از چارچوب روابط بین‌الملل و با قواعد سیاسی تنظیم می‌شود و نه با قواعد حقوقی. از جنس توانی برخوردارند که حوزه‌های سیاسی منتج از آرام و مدیریت کنند. بنابراین اگر برجام در عمل موفق شود و فضای بی‌اعتمادی را رقیق‌تر کند، می‌تواند باب امید را بگشاید و نقطه شروع کارهای بعدی باشد.

بالبته برجام یک «سند سیاسی» است، اما چون به قطع‌نامه ۲۲۳۱ شورای امنیت منضم می‌شود که برجام را تایید و تحکیم می‌کند، ماهیت حقوقی هم پیدا کرده است. به‌اضافه اینکه بحث حل اختلاف (مکانیسم حل اختلاف) آمریکا از برجام مطرح شد. ماهیت حقوقی دارد؛ به این معناکه اگر برجام تنها در روابط بین‌الملل تعریف می‌شد، چون یکی از طرفین نیازمند سازوکار حقوقی نبود. نیز، مذاکره‌کننده‌ایران از این اتفاق حقوقی آگاه بودند یا بعد از آنکه آمریکا به آن استناد کرد. موضوع وجود نص امکان حقوقی برای آمریکا دوباره تمدید کند مسئله بود یا وقتی آمریکا به‌شکل سیاسی هم مطرح شد؟ دو نکته مذاکره‌کننده‌ایران در اداره‌ی بخش‌های حقوقی برجام مشارکت داشتند و حقوق‌دانان ما در روند شکل‌گیری برجام حضور داشتند؟

در بین دوستانی که در وزارت خارجه مذاکره می‌کردند حقوقدانانی هم حضور داشتند. اما من در مذاکرات با تحریم مشترکم نبودم و در قضیه برجام دوستان وزارت خارجه درگیر بودند. بنابراین قضاوتم در این باره از بیرون نیست. تصور می‌کنم اساسا نمی‌خواستند قضیه را حقوقی کنند و موضوع را در قالب روابط بین‌الملل مدیریت کردند و دکه داشتند. مکانیسم مانه هم یک مکانیسم غیرحقوقی است. اتفاقا مکانیسم مانه سازوکار دیگری در اجامعه بین‌المللی وجود دارد به نام شورای امنیت. این دو در کنار هم صلح و امنیت بین‌المللی را تو دامنه حفظ می‌کنند و هر دو در اختیار شورای امنیت است. از خودباری (self-help) گرفته -یعنی وقتی محکومه‌که به حکم به نفع او صادر شده اگر عملی باشد خودش را حکم اجرا کند. البته به‌شرط اینکه خود این کار منجر به نقض حقوق بین‌الملل نشود- تا مراجعه به شورای امنیت برای ماده ۴۱ منشور. در کنار دوستان هم یک رکن دیگری در اجامعه بین‌المللی وجود دارد به نام شورای امنیت. این دو در کنار هم صلح و امنیت بین‌المللی را تو دامنه حفظ می‌کنند و هر دو در اختیار شورای امنیت است. اما در عرصه بین‌المللی نوع و جنس اجامعه تا مقوات